

افغانها در هند

میر حسین شاه

عرفای دوره التمش و خانوادۀ او

ورود عرفای اسلامی و خراسانی به هند با فتح این سرزمین وسیع به سیله سلطان محمود غزنوی آغاز شد (۱) و این کار همچنان در دوره التمش و خانوادۀ او ادامه داشت. آمدن صوفی های اسلام را بهند دو چیز تشویق می نمود یکی آنکه محیط را برای نشر افکار و تعلیمات خود مساعد میدانستند و همچنین آنکه تعلیمات خود را به هندی ها تبلیغ می نمودند از عقاید فلسفی و معارف ایشان استفاده می کردند و دیگر آنکه سیاستها و حکومت های وقت از ایشان تشویق می نمود و حمایت و نگهداری میکرد (۲). صوفی اسلام نسبت به مبلغ آن بهتر میتواند در پیروان ادیان دیگر نفوذ کند و دین و تعالیم خود را بین آنها منتشر سازد؛ بنابراین در دوره التمش و خانوادۀ او با آنکه از نظر سیاسی مخالفت هائی بین مسلمانان و هندیها موجود بود از نظر فکری توافق زیادی بین آنها وجود داشت. در حقیقت هندوها و مسلمانان هر دو به فرهنگ یک دیگر احترام میگذاشتند. نسبت برشتهای فکری دیگر نقش تصوف در این توافق فکری بیشتر دیده میشود (۳). عرفای اسلام چون به هند میآمدند، به نشر افکار خویش میپرداختند و از آنجائیکه وجه مشترکی بین بعضی از افکار آنها و هندی ها موجود بود، بهتر می توانستند در جامعه هندی موثر باشند.

در تصوف اسلام، از طرف دیگر پس از آن که افکار باطنی استحکام یافت سلسله هائی پدید آمد؛ ابوالفضل آنرا چهارده مینویسد اما بعضی از این سلسله ها

(۱) به صفحه ۴۹-۵۵ همین کتاب رجوع کنید.

(۲) بقول فرشته شمس الدین التمش هفتۀ دوم مرتبه خدمت قطب الدین بغتیار کاکاکی میرسید

و از او کسب فیض میکرد. تاریخ فرشته ص ۲۸۰.

(۳) رجوع کنید به An Advanced History of India ص ۴۰۱.

تنها روی کاغذ بود. سلسله های معروف عبارت بودند از: سلسله خواجگان ،
 سهروردیه، چشتیه ، قادریه و فردوسی (۱) نقشبندیه و غیره .
 طریقه خواجگان که سلسله آن به حضرت ابو بکر رض خلیفه اول میرسد ز ماوراءالنهر
 بیشتر پیرو داشت میگویند در طریقه واصطلاحات این مکتب فکری نفوذ بود یزم
 بیشتر دیده می شود. (۲) قدیمترین صوفی این طریقت ، عطایسوی است که در
 ماوراءالنهر مدفون است . طریقه مذکور تا هرات رسید ولی با اثر مقام
 طریقه چشتیه ، در شهر چشت ، نزدیکی های هرات نتوانست به هند بگذرد (۳)
 سهروردیه سلسله خود را به شیخ شهاب الدین سهروردی میرساند ، نفوذ این
 سلسله در هند ، در دوره ایکه ما مشغول مطالعه آن هستیم کمتر از طریقه چشتیه
 بود زیرا مؤسس آن (چشتیه) در همین دوره در هند زندگی میکرد و شاید بهتر
 می توانست افکار خود را نشر کند. چشتیه سلسله خود را به حسن بصری و از آن
 جابه خلیفه چهارم حضرت علی (رض) میرساند ، (۴) ولی مؤسس آن در هند
 معین الدین چشتی است که قبلاً شرح حال او را دیدیم . (۵) تعلیمات معین الدین
 را در دوره التمش و خانواده او خلفای او در هند منتشر میساختند که مادر این جا
 بذکر مختصر هر یکی از آن ها میپردازیم .
 قطب الدین بختیار کاکی جامع علوم اشرفی
 خواجه قطب الدین بختیار کاکی ، که
 مردم او را خواجه کاکی (۶) میگفتند اصلاً
 از قریه روش ماوراءالنهر است . در کودکی پدرش در گذشت و وظیفه تربیت
 فرزند بر عهده مادر افتاد. پنج ساله بود که او را ابو حفص گذاشتند ، ابو حفص

(۱) مقدمه پروفیسر حبیب بر Elliot and Dowson's History of India ص ۲۰.

(۲) پروفیسر حبیب ، همانجا .

(۳) طریقه مزبور تا دوره اکبر به هند نرسید. در قرن هشت هجری آنرا بنام شیخ بهاء الدین
 نقشبندی سلسله نقشبندی می خواندند . (تفصیل آنرا در خزینة الاصفیاء ص ۵۰۰ بخوانید)

(۴) اصلاً تمام طریقه های صوفیه جز سلسله خواجگان سعی میکنند سلسله خود را
 به حضرت علی منتهی کنند . (۵) صفحه ۵۲-۵۳ معین کتاب .

(۶) سید صباح الدین عبدالرحمن در بزم صوفیه مطبع معارف اعظم کده ، ۱۳۶۹ ص ۶۳ .



مثل اینکه مانند غالب مسلمانان آن وقت به عرفان علاقه داشت؛ شاگرد خود را علاوه بر آنکه به مبادی علوم آشنای ساخت، بر موز باطنی نیز آگاه میگرد. قطب الدین هم از همان اوایل زندگی به تهذیب نفس و ریاضت مشغول میشد، تا آنکه معین الدین چشتی به اوش آمد و قطب الدین با او آشنا شد. (۱) بقول الهدیه بن شیخ عبدالرحیم در سیر الافلاب، قطب الدین بعد از آن از اوج بیرون رفت و به بغداد رسید و در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی رحمت الله علیه به شرف ملازمت حضرت سلطان العارفین خواجه معین الدین چشتی سنجری قدس الله سره العزیز مشرف گردید و در آن مجلس شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحدا الدین کرمانی و شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد اصفهانی حاضر بودند. (۲) در هفده سالگی خرقه خلافت یافت. پس از آنکه قطب الدین خرقه خلافت پوشید به سیر و سیاحت پرداخت اتفاقاً در همین وقت ها جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان به بغداد آمده بود و پس از اظهار محبت قطب الدین با او احوال معین الدین چشتی را بگفت و خبر سفر هندوستان او را داد (۳) قطب الدین برای دیدن معین الدین عازم هندوستان شد. صباح الدین عبدالرحمن در بزم صوفیه از سفر او به غزنین صحبت میکند (۴) که ظاهراً در آن جا با مردم بزرگی ملاقات نموده است. از و تعلیماتی

(۱) فرشته آشنائی قطب الدین را با استاد و پیش در اصفهان می نویسد (تاریخ فرشته ۳۷۶)
 (۲) فرشته نیز از ملاقات قطب الدین با شیخ شواب الدین سهروردی و شیخ اوحدا الدین کرمانی بحث میکند (ص ۳۷۹ تاریخ فرشته) ولی در استفاده از سیر الافلاب باید آنکه کی معنای باشبم زیسرا گاهی بر خسوارق عبادات نیز متکی است مثلاً راجع به معین قطب الدین در شرح ایام خورد مالی و تمایبات مقدماتی او می نویسد او چون چهار ساله و چهار ماهه گشت به مکتب فرستا دند و پیش حضرت سلطان العارفین خواجه معین سنجری قدس الله سره العزیز بردند. حضرت خواجه تخته بدست گرفت تا چیزی بر آن بنویسد آواز آمدی معین الدین ساعتی توقف کن که حمید الدین ناگوری می آید قطب الدین را تعلیم خواهد نمود و از تو کسب کمالات و نعمت می یابد حضرت خواجه اعظم تخته از دست بنهادند درین اثنا به سلطان التارکین قاضی حمید الدین ناگوری بشارت گشت که زود برو و تخته قطب الدین را بنویس و علم دینی بیاموز. قاضی گفت الهی جل شانه قطب الدین کجاست اولز آمد که در اوش است پس حضرت قاضی چشم پوشید و در طرفه لبعنی خود را در اوش یافت.

(ص ۱۴۴ - پیر الافلاب) (۳) تاریخ فرشته ص ۳۲۹. (۴) ص ۶۴

دریافته . احتمال دارد که در راه سفر از بغداد به هند به غزنین آمده و در آن جا مدتی مقیم شده باشد . ضمناً باید در نظر داشته باشیم که جلال الدین تبریزی نیز با او همراه بود این دو صوفی به سیروسایاحت مشغول بودند تا آنکه به ملتان رسیدند ، در ملتان شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی را دیدند (۱) در این جا قطب الدین بختیار با ناصر الدین قباچه آشنا شد (۲) در ملتان دو رفیق از هم جدا شدند ، جلال الدین نزد بهاء الدین زکریا ماند و قطب الدین جانب دعلی حرکت کرد . از دهلی با جیمز نامه ای نوشته : از معین الدین چشتی اجازه خواست خدمت او برسد ، ولی معین الدین از او خواستش کرد در دهلی ماند . قطب الدین در این شهر در خانه حمید الدین ناگوری اقامت داشت (۳) در دهلی التمش یا قطب الدین بختیار آشنا شد و او را گرامی داشت (۴) علاوه بر آن شیخ الاسلام شهر جمال الدین محمد بسطامی نیز باو از ادب مورد زید ، و شیخ بدر الدین غزنوی از مریدان او گشت گفتار قطب الدین بعدی بر مردم دهلی تأثیر کرد و ایشانرا باو علاقه مند ساخت که وقتی معین الدین چشتی بدیدار او آمد و میخواست او را با خود بدهدلی ببرد ، مردم از مفارقت او اظهار نگرانی کردند بطوریکه معین الدین مجبور شد فرمات دهد قطب الدین در دهلی بماند . (۵)

قطب الدین چون از پیران طریقۀ چشتیه است و سماع را جایزه می شمرد روزی در خانۀ شیخ علی سکری ، یکی از خویشان بدان معین الدین چشتی و همسایگان خود رفت (۶) در آن جا مجلس سماع ریپا بود و یکی از قوالان این بیت احمد جام را میخواند :

- (۱) حقیقۃ الاولیا ص ۹۵ (۲) تاریخ فرشته ص ۳۷۹ (۳) غلام سرور لاهوری ، خزینة الاصفیاء چاپ نول کشور ، ج ۱ ص ۲۶۸ . و این از آن جا : بود که این دو نفر از بغداد سابقه آشنائی داشتند (۴) آشنائی قطب الدین با شمس الدین التمش ، سلطان رازیر تأثیر صوفی در آورد قطب الدین او را بر عیت پروری توجه بعالم مساکین و بیچارگان تلقین می نمود و شمس الدین بآن عمل می نمود نفوذ قطب الدین بر شمس الدین بعدی بود که بالاخره او را در قطار اولیاء الله در آورد . بعضی از تذکره نویسان شمس الدین را در شمار منصوفین می آرند . و رجوع کنید به بزم صوفیه ص ۷۲ - ۷۳ و خزینة الاصفیاء ص ۲۷۶ ج ۱ (۵) تاریخ فرشته ص ۳۸۰ (۶) اخبار الاخیار فی ارازالابرار ، شاه عبدالحق محدث دهلوی ، مطبع مجبائی ۱۳۰۹

کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است
 با شنیدن این بیت حالتی به قطب الدین رخ داد و از هوش رفت. حمید الدین
 ناگودی و بدر الدین غزنوی اورا به خانه آوردند. و قوالانی را که این بیت را
 میخواندند بخانه آوردند، قطب الدین با شنیدن آن بیت بحال میآید و باز از حال
 میرفت تا آنکه سه روز بعد در شب دوشنبه ماه ربیع الاول سال ۶۳۴ در گذشت. (۱)
 برای ادای نماز جنازه وصیت کرده بود شخصی باین کار اقدام کند که حرام کار
 نباشد، نماز سنت او فوت نشده باشد، و همیشه، امام جماعت را به تکمیل اول دریافت باشد
 این اوصاف در سلطان شمس الدین التمش جمع بود و نماز جنازه او را هم ادا کرد (۲).
 تعلیمات او را فرید الدین معروف به گنج شکر در کتاب فواید السالکین
 جمع کرده است.

فرید الدین گنج شکر : نام او مسعود ولتیش فرید الدین است
 ولی معمولاً او را در هند بنام گنج شکر
 می شناسند. در قریه کهودال از توابع ملتان بدینا آمد. (۳) پدرش
 جمال الدین سلیمان خواهرزاده سلطان محمد غزنوی بود که در دوره شهاب الدین
 غوری از کابل به لاهور آمد و در آن جا با خیر و حبه الدین (۴) ازدواج کرد (۵)
 آئین اکبری پدر فرید الدین را از لاد فرخ شاه کابلی میداند. (۶) که گویا جد
 او شیخ شعیب هنگام هجوم مغول با فغانستان در کابل بقتل رسیده و پدر او وطنش
 را تراک گفته و به هند آمده. (۷)

فرید الدین در ملتان تربیه شد و خرقه خلافت از دست قطب الدین بختیار یافت

- (۱) اخبار الاخبار ۶۳۳، سال وفات شمس الدین التمش می نویسد بقول شاه عبد الحق
 محدث دهلوی، مبر حسن دهلوی در غزلی که در این زمانه گفته است اشاره برین قصه کرده است،
 جان برین یک بیت داده است آن بزرگ آری این گوهر زکان دیگر است
 کشتگان خنجر تسلیم را هر زمان از غیب جان دیگر است
 (۲) یزم صوفیه ص ۷۱. (۳) فی الاواباء داراشکوه، چاپ نول کشور ص ۸۰.
 (۴) دارا شکوه و حید الدین می نویسد. سفینه الاولیا ص ۹۶
 (۵) خزینة الاصفیاج ص ۲۸۶. (۶) ج ۳ ص ۱۶۹. (۷) خزینة الاصفیاج ص ۲۸۸.

و به گنج شکر معروف گشت. و بعد از آن جانب بغداد حرکت نمود و در آن جا با شهاب الدین عمر سهروردی، و سیف الدین باخرزی و سمدی حموی و بهاء الدین حمیری و بعضی از بزرگان دیگر تصوف رسیده و بعد از استفاده و استفاضه از آنها و باره دهلی باز گشته است در دهلی بختیار کاکمی (قطب الدین) محل اقامت او را در نزدیکی دروازه غزنین تعین نمود. (۱) میگویند وقتی معین الدین چشتی بدیدار قطب الدین کاکمی به دهلی آمد به حجره فرید الدین باینجا آمد او را دعا فرمود و با و خلعت پوشانید و بختیار کاکمی دستار خود را بر سر او گذاشت، و شاید در همین وقت بود که معین الدین چشتی در حق او گفت: با با بختیار شاهباز عظیم القدر بقید آورده که جز در سدره المنتهی آشیان نگیرد، و فرید شعی است که خافوا در رویشان و ما منور سازد. (۲) شهرت فرید الدین و هجوم مردم به حجره او باعث شد که مشار الیه شهر را ترک گوید و به قریه هانسی برود و همانجا مقیم شود (۳) فرید الدین در همان هانسی ماند تا آنکه قطب الدین در دهلی وفات یافت. فرید الدین چون ازین خبر مطلع شد بدیاری آمد و به قول فرشته به خرقة و عیبا و نعلین چربین و مصلا اختصاص یافت ولی پس از مدتی باصرار مردم هانسی دو باره به آنجا باز گشت و چون باز مردمان زیادی بدور او جمع شدند از آن قریه برون رفت و با وجود هنر، پتن شیخ فرید، در نزدیکی دیبال پور مقیم شد. مردم این جا کج خلق و تند مزاج بودند و کمتر به صوفی و عالم کار داشتند. شیخ فرید از همین لحاظ فراغ خاطر آنجا ابرای اقامت خود انتخاب نمود.

گفتار او بر مردم بحدی تاثیر داشت که نه تنها مسلمانان از او هدایت می یافتند بلکه پیروان مذاهب دیگر نیز سخنان او را بگوش هوش می شنیدند (۴) میگویند مسلمانان هائیکه در اطراف پاك پتن مقیم بودند از اثر تعلیمات او این دین را قبول کرده اند.

(۱) بزم صوفیه ص ۱۳۰. (۲) تاریخ فرشته ص ۲۷۰.

(۳) ایضا، تاریخ فرشته ص ۲۳۴. (۴) بزم صوفیه ص ۱۴۱.

(۸۳)

فریدالدین نیز چون پیروان دیگر طریقه چشتیه سماع را دوست میداشت میگویند
وقتی متابل از این رباعی را میخواندند بیکروز و یک شب بیهوش بودند. ملامت
آن عقل کجا که در کمال تو رسد و آن دیده کجا که در جمال تو رسد
گیرم که تو پرده بر گرفتی ز جمال آن روح کجا که در جلال تو رسد
و وقت دیگری در هجاس سماع این غزل آغاز کردند، پیر تا هفت روز
وضع سکرداشت:

ملا مت کردن اندر عاشقی راست ملامت کمی کند آنکس که بیناست

نه هر تر دامنی را عشق زبید نشان عاشقی از دور پیداست

نظامی تا توانی پارسا باش که نور پارسائی شمع دلهاست

فریدالدین سماع را حالت دل قرار داده بود، بقول او سماع در دل حر کنی پیدای کند
که این حرکت باعث حیرت میگردد پس از حیرت ذوق و بعد از ذوق بیهوشی طاری
می شود و در این بیهوشی صوفی بحدی غرق می شود که اگر بر سر او هزار شمبیر
فرود آرند آگاه نمیگردد. (۱)

فریدالدین بر روزه شنبه ۵ ماه محرم ۶۶۴ چشم از جهان پوشید.

قاضی حمیدالدین ناگوری
محمد بن عطا معروف به حمیدالدین اصلاً از بخارا است که پدر او در زمان سلطنت سلطان

معزالدین سام از بخارا بد هلی آمد، محمد نیز با او همراه بود. در دهلی به تحصیل
مشغول گشت و چون پدرش از جهان رفت، او را قاضی ناگور ساختند (۲) ولی
پس از سه سال حالی با ورخ داد و از شغل قضاوت دست کشید و به سیر و سیاحت
پرداخت به بغداد رفت و در آن جا با شهاب الدین سهروردی ملاقات نمود و با او بیعت
کرد. و چون قطب الدین بختیار بآن شهر آمد با او نیز آشنا شد و بایک دیگر محبت
پیدا کردند متفقاً به مدینه رفتند و تا سه سال مجاور قبر پیغمبر (ص) بودند از آنجا

(۱) بزم ۱۰ و فیه ص ۱۴۳.

(۲) خزینة الاصفیاء ص ۲۰۹.

بزیارت کعبه مشرف شدند و تا دو سال دیگر در آن جا بودند. در دهلی نیز با قطب الدین یاک جا زندگی میکرد و بعد از وفات هم پهلوی او دفن شد (۱) (۴۶۱).
 حمید الدین با آنکه از سلسله سهروردیه است به نسبت الفنی که با قطب الدین بختیار داشت او را از پیر و ان چشتیه می شمارند (۲) بعضی میگویند حمید الدین استاد بختیار کاکی بوده و موصوف علوم ظاهریه را از او آموخته است. به قول محدث دهلوی در اخبار الاخیار: قاضی حمید الدین را تصانیف بسیار است، طالع الشمس (۳) از تصانیف مشهور او است در وی شرح اسماء الحسنی میکند و سخنان بلند بدل فر دیک بسیار میگوید. حمید الدین به سماع بحدی علاقه داشت که در ناگور سماع بدو راج یافت، و چون قاضی منهاج سراج قاضی شد این کار استقامت گرفت. (۴) یکی دیگر از متصوفین دهلی که شاید شهرت او باندازه صوفی هائیکه در بلا ذکر کردیم نبوده شیخ حمید الدین صوفی السعید الناکوری است که از خلفای معین الدین حسن سنجری است. حمید الدین موصوف عمر طولانی یافته و دو ره معین الدین چشتی را تا ولایت نظام الدین اولیا در یافته است و وفات او را ۲۳ ربیع الثانی ۶۷۳ می نویسند.

و بالاخره باید ذکر کرد که هم از شیخ بدر الدین غزنوی بعمل آید، او از اعظم خلفای قطب الدین بختیار اوشی بود، اصل وی از غزنوی است و در سماع غلو تمام داشت. هر وقت تذکیر می داشت شیخ فرید الدین در مجلس تذکیر او حاضر می شد، پس از آنکه از غزنوی عازم هندوستان شد اول به لاهور آمد و از آن جا بدلهلی وارد شد و مرید قطب الدین بختیار گردید. بدر الدین در سال ۶۵۷ وفات یافت و او را پهلوی قطب الدین دفن نمودند.

(۱) بزم صوفیه ص ۸۵. (۲) خزینة الاصفیا ص ۳۱۰. (۳) بزم صوفیه ص ۸۸.

(۴) قاضی منهاج هر چند مورخ است به تصوف علاقه وافر دارد بطوریکه مؤلف اخبار

الاخیار او را بین صوفی های بزرگ و روحمای نبون عصر قرار میدهد و علاوه میکند که نظام الدین اولیا هر هفته به مجلس درس و ذکر او حاضر می شد. (اخبار الاخیار ص ۸۰).

کتاب الصيدنه بیرونی و ترجمه فارسی آن *

در باره تاریخ اخیر کمی توضیح میدهم: سلطان تا این تاریخ با حتمال قوی جز ناصرالدین محمود پسر دیگری نداشته است شهزاده دومی فیروزشاه بود ولی تاریخ دقیق ولادت او معلوم نیست.

مع ذلك هنگام تعیین این تاریخ نسبت به پاره بی از حقایق را نا دیده گرفت: بدایون در سال ۶۲۵ تحت اداره ناصرالدین بود و درین تاریخ سن وی را قطعاً نمیتوان کمتر از ۱۴ سال پنداشت. بدین طریق تاریخ ولادت وی به سال ۶۱۱ هـ تصادف میکند. پسر فیروزشاه در ۶۳۹ بر تخت دهلی جلوس گردید و هنگام تخت نشینی ۱۲ ساله بود. باشد تاریخ تولد او ۶۲۷ بوده است و در آن هنگام پدرش ۱۶ سال داشته تمام این نکته‌ها نشان میدهد که تاریخ کتاب کاسانی همانا سال ۶۱۱ هـ ق است. ابوبکر کاسانی، کتاب الصيدنه را بدین منظور و ترجمه کردی که نفع آن

عام تر گردد، خودش میگوید: *رتال جامع علوم انسانی*
 پس از تدبر و استخاره و مشورت، تصمیم گرفته شد که پیش از ورود در خدمت سلطان کتاب الصيدنه بیرونی از عربی به فارسی ترجمه شود زیرا این کتاب نفیس بسیار سودمند است. ابوریحان که از لحاظ بصیرت در طب و علوم طبیعی مردی بغایت ممتاز بود درین اثرش رنج بسیار بر خویش هموار کرده و نظریات طبیبان قدیم و جدید را در باره گیاهان طبی و همچنین خواص و مشخصات آنها نام هر دو را در زبانهای مختلف بدقت مورد بحث و انتقاد قرار داده است.

چون این تالیف بزبان عربی است لذا نفع آن نیز به کسانى اختصاص و انحصار دارد که در زبان عربی کاملاً وارد باشند اما اکنون که به فارسی ترجمه

شد ساحهٔ اقتضاع آن وسیع تر خواهد شد. (۱)

صیدنه کتابیست در دارو سازی و مشتمل بر گیاها و مواد معدنی مفید که به ترتیب الفبائی گرد آوری شده. این کتاب به فصل های متعدد تقسیم شده و هر حرف يك فصل را تشکیل میدهد در معرفی هر گیاه نخست محل نشو و نما و سپس مشخصات و نام های آن به چندین زبان بشمول هندی و آنگاه اثرعلاج بخش هر ماده شرح داده شده است.

در مقدمهٔ صیدنهٔ فارسی نسخهٔ بریتش موزیم بحث دلچسپی راجع به اشتقاق لغت «صیدنه» بنظر می رسد. ابوریحان گوید که حرف اول «ص» در «صیدنه» و «صیدلانی» (۲) همانست که در فارسی به ج (چ) بدل می شود. این حرف «ص» شکل معرب دارد و مثالهای متعددی در عربی درین زمینه وجود دارد همچون: صین صیمور، صغانیان صنیفر، صنف و چندین نام مربوط به اعلام، که در فارسی: چین، چیمور، چغانانیاں چنیفر و چنف و غیره در قسمت شرح حالها برای مثال از حصه پسر داهرمی توان نام گرفت که در شکل اصلی خود هیچ بوده است و بدین طریق معرب شده. در نام آلات امثلهٔ فراوان وجود دارد چنانکه صرم را به چرم مفرس کرده اند (۳)

(۱) داکتر طوغان به ترجمهٔ کتاب بیرونی ابوبکر کاشانی اشاره کرده است که با کتاب ا لهند یکی است (مقدمهٔ نقشهٔ دنیای بیرونی) که این معلومات شاید از کتاب الصیدنه نقل شده باشد ولی من چنین مطلبی در صیدنهٔ فارسی نیافتم. احتمال دارد ابوبکر يك رسالهٔ طبی دیگر را نیز از تازی بزبان دري در آورده باشد زیرا خودش گفته است «رسالهٔ که در شستن او (صبر) طریق بیانی کرده است و ما آنرا ترجمه کردیم تا نفع او بخواص و عوام رسیده تر باشد.»

(۲) کلمات صیدلانی و صیدنانی بطور مرادف استعمال شده. درین بحث کلمهٔ دومی ۹ بار کلمهٔ نخستین ۳ بار استعمال شده است. کسانی که در علم دو اشناسی تبحر داشتند بنام صیدانه یاد می شوند.

(۳) عبارت انگلیسی چنین است:

There are various examples in the names of instruments

such as صرم Persianised into چرم

و ما آنرا چنانکه در متن آمده است ترجمه کردیم لاکن در اصل صرم معرب چرم است نه چرم مفرس صرم

(رک: المنجد ص ۴۳۶ طبع بیروت ۱۹۵۶ که معنی آنرا «جلده» نوشته رضوی

اضافه برین گوید که حمزه اصفهانی «صیدلانی» را شکل عربی شده چندنانی داند و این چندان از حقیقت دور نیست زیرا در لهجه هندی سندل را چندن گوید. کسانی که از معادن و دریاها، کاشتن تخم و غرس نهال، مواد مفید متعلق به معدن یا مواد معدنی بدست می آرند در باره ایشان پس از ذکر جایی که آن چیزها در آن پیدا می شود، گفتگو شده است. بسین ترتیب «چندنانی» کسی را گویند که چندن را از جای اصلی که در آن روئیده است گرفته بجایی که چندن نمی روید ببرد چنانکه عنبری فروشنده عنبر را نامند و مشکی فروشنده مشک را همچنین عرب، عطار را «داری» نیز گویند بدین معنی که خواهند او را به جایی منسوب کنند که «دارین» نام داشته و در قدیم قرارگاه تاجران مشک و عنبر و جز آن بوده است اینان از طریق بحر به حمل و نقل و داد و ستد انواع خوشبویی هامسی پرداختند و در موضع دارین کشتیهای مورد ضرورت را تهیه میکردند. چون عطار با آن موضع ارتباط و علاقه بسیار داشت او را «داری» خواندند که متون تازی شاهد این گفتار است. بدین بیان «دارین» نام موضعی بوده و منسوب به آنرا داری میگفته اند به تشدید «ی» و مراد از آن کسی بود که با عطریات سروکار میداشته یعنی عطار پس کسانی که «دارین» را نام قریه یا جزیره در هند می پندارند سخنی بی اساس میگویند. بعضی از لغت نویسان نوشته اند که آن گرمی است دارای پاهای بی شمار و چون از این پاها در عین کثرت بعضی خیلی دراز و برخی بسی کوتاهست حساب آنها ناهمکن مینماید. صیدنانی را از لحاظ کثرت و تنوع ادویه طبی و آلات و افزار آن با این گرم مقایسه و تطبیق کرده اند. ولی این نظر را برخی از دانشوران نقد و باطل کرده اند نتیجه آنکه ابوریحان، اشتقاق صیدنانی را از چندن، درست میدانند. ابوبکر کاسانی میگوید که ابوریحان از توضیحات فرهنگ نویسندگان انکار نموده و با این انحراف از قبول بیانات عربی دانان در روادی نادرستی و اشتباه افتاده است. زیرا ابو عبید که افتخار مشاهیر ادبی عصر خویش بود نوشته است که مطابق بیان لغت نویسندگان موثوق و معتمد، صیدنانی در زبان عربی جانور ذره بینی مخصوصی است از تنوع

«جنید کان» که در خاک خانه می سازد و آنرا می پوشاند و پنهان میکند؛ وی برای تایید گفتارش يك پارچه از اعبثی نقل کرده است. در حالیکه ثعلبی از ابن الاعرابی صریح تر روایت میکند که صیدفانی در عربی گرمی است که پاهای زیاد دارد چنانکه پاهای آنرا به نسبت کثرت و عام برابری و تناسب آنها با یکدیگر بهیچ روی نمیتوان شمرد. و صیدفانی از آن جهت بدین اسم نامیده شده که انواع طب بسی زیاد است و سندی که لغت نگاران از اعبثی نقل کرده اند استنباط ابوریحان را رد مینماید برهان دومی که فرهنگ نویسان بزرگ در رد سخن بیرونی گفته اند اینست: در کلمه صندل که بعقیده وی از چندین مشتق شده حرف دوم پس از «ص» ن، است نه «ی» و در صیدنه و صیدلانی که نظر بقول ابوریحان از صندل اقتباس گردیده و آن معرب چندین است، پس از «ص» ی است نه «ن» و این خلاف دستور و بان فارسی است که «ن» جانشین «ی» گردد. نتیجه سخن آنکه گفتار فرهنگ نویسان درین مورد درست تر از قول ابوریحان است.

این بود شرح مختصری در پیرامون صیدنه عربی ابوریحان و ترجمه فارسی آن. جادارد یاد کنیم که ابوریحان این کتاب را در حدود ۱۰۵۰ مسیحی که هشتاد سال از عمرش گذشته بود بنوشت. بنا برین وی باید پس ازین تاریخ در گذشته باشد نه در (۱۰۴۷ م). این کتاب شهادت میدهد که بیرونی حتی در آخر عمر دراز خویش هوش سرشار و دانش وسیع مربوط به تاریخ و علم طبیعی اش را از دست نداده بود. گذشته از ارزش طبی صیدنه نسخه اصل و ترجمه این کتاب هر دو، از لحاظ زبان شناسی و مطالب فلسفی نیز دارای اهمیت بسیار تواند بود. کلمات هندی در سراسر کتاب چندان به وفرت بکار رفته که مواد خوبی برای مطالعه تاریخ کلمات بشمار می رود مثلاً ازین کتاب می توان فهمید که لغاتی از قبیل هرتال، کچور، سمندپین، را که، رانکه و غیره و غیره حتی در قرن پنجم و ششم هجری مستعمل بوده است. پایان